

«سلاطین و امراء و شعر فارسی»^(۱)

خلاصه‌ای از سخنرانی مهاراجه سرکشن پرشاد
بهادر یمین السلطنه متخلص به شاد

اثر: دکتر غلام محمد (تبعه هندوستان)
از: دانشگاه تهران

چکیده:

کتابی است مشتمل بر زندگینامه چهل و یک پادشاه و پانزده امیر شاعر (پانزده پادشاه و ده امیر هندی) که نخست بصورت خطابه در جلسه مورخ ۱۹ ربیع الاول سال ۱۳۴۶ هـ ق شعبه جامعه معارف^(۱) در حیدرآباد دکن در پنجاه و شش صفحه بقطع رقعی و طبع سنگی انتشار یافته است.

مهاراجه سرکشن پرشاد صدراعظم^(۲) سابق دکن از دانشمندان بنام هندوستان و علاقه‌مندان بزبان فارسی است و در شعر شاد متخلص می‌کند.

وی در پایان رساله مزبور می‌نویسد که: «در آخر چند شعر^(۳) از دیوان فارسی خودم هم عرض می‌کنم، شما می‌دانید که خانواده من علاقمند به فارسی بوده و جدم راجه راجایان مهاراجه چند و لعل^(۴) در فارسی صاحب دیوان است، من هم ارثاً عاشق فارسیم.



سلاطین و امراء و شعر فارسی (خلاصه از سخنرانی یمین السلطنه)

بسم الله الرحمن الرحيم

آقایان! «شعبه جامعه معارف» از من خواهش خطابه امروز را نموده بود و من از این جهت قبول کردم که یک علاقه ارثی به فارسی دارم. اجداد من با وجود مشاغل مهم دولتی توجه خوبی به زبان فارسی داشتند در همان طفولیت بعد از تعلیم فارسی در من ذوق و علاقه تامی به آن زبان پیدا شد که تاکنون ادامه دارد گاهی که به شعرگوئی تفریح می‌کنم در گلستان فارسی و بوستان ... هر دو گل چینی می‌نمایم.

موضوع خطابه امروز سلاطین و امراء و شعر فارسی است که در واقع موضوع دلپذیری است چه شعر فارسی علاوه بر جذب قلوب عموم مردم طبقه سلاطین و امراء را هم عاشق ببقرار خود ساخته و عجب این است که سلاطین و امراء هند در شاعری فارسی سهم برادرانه بردند و بالاترین پادشاه امروز هندوستان ... میر عثمان علیخان یک شاعر مبرز زبان فارسی هم هستند مثل شعر مثل آفتاب است که به نظر کوچک است و ما توجهی به فواید حیاتیه آن نداریم اما در واقع آفتاب بجای خود خیلی بزرگ است و حیات و آثار موالیه ثلاثه بسته به نور اوست همین طور شعر که در نظر کوچک و مبتذل است اهمیت عجیبی در رنگ بداری زبان و تفریح قلوب دارد و یک عامل قوی اخلاق و اعمال یک ملت است و پس عجب نیست که سلاطین و امراء هم زبان خود را با این شکر شیرین کرده باشد.

شعر فارسی که خزانه حکمت و معرفت است از تربیت و توجه سلاطین و امراء به وجود آمده از همت ایشان بود که در زبان فارسی نهال شعر غرس شد متدرجاً آب یاری یافته گلستان سرسبز بی نظیری گردید زبان فارسی امروز در همان قرن اول یا دوم هجری بعد از تسلط اعراب بر ایران و مخلوطشان عربی به پهلوی پیدا شد لیکن شعری نداشت چه حکام عرب ایران مریبی شعر فارسی نبودند و فضیلت آن زمان ایران در عربی شعر می‌گفتند تا در وسط قرن سوم در حکومت آل طاهر هلال

شعر در آسمان ادب فارسی ظاهرگشت و اول شاعر فارسی حنظلۀ بادغیسی است که در سال ۲۱۹ هـ وفات نموده.

چون خانواده ایرانی صفاریه در ایران استقلال یافتند شعر محل توجه شد و اول پادشاه صفاری یعقوب لیث (وفات ۲۶۰) به محمد بن وصیف شاعر عربی دربار حکم کرد که قصیده در فارسی بگوید و بقول تذکره نویسان (رباعی) از یک مصرع بدیهه طفل کوچک یعقوب شد که در گرد و بازی همین که دید گرد و غلطیده در گودال افتاد گفت:

«غلطان غلطان میروند اتابن گو» و بعد از صفاریه خانواده سامانیه در ایران سلطنت کردند و همت به ترویج شاعری فارسی گماشته به شعراء صلات و مناصب عمده می دادند که در نتیجه رودکی اول استاد شعر فارسی در زمان نصر بن احمد سامانی (جلوس ۳۰۱) پیدا شد و دقیقی بنای گفتن شاهنامه را گذاشت از تربیت سلاطین و امراء خانواده سامانی (از ۲۷۹ تا ۳۸۹) شاعری فارسی به حد کمال رسید و در اقسام شعر چون مثنوی و رباعی و قصیده و قطعه و غزل کتابها مرتب گشت. بعد از سامانیان، غزنویان (از ۳۶۶ تا ۵۸۳) همان رویه تربیت شعراء را نگاه داشتند و از اثر تربیت ایشان مثل فردوسی و عنصری و اسدی و سنائی و منوچهری و بسیاری دیگر از ستارگان آسمان ادب فارسی درخشیدند از همان زمان خانواده غزنوی هندوستان هم یک بوستان ادبی و فارسی گردید که تاکنون سرسبز است و گلهای رنگارنگ بیرون میدهد اول شاعر نامی هندوستان امیر خسرو دهلوی است که در واقع میوه درخت تربیت محمد تغلق شاه (وفات ۷۵۳) است و بعد از او حسن دهلوی است که میوه همان درخت است.

تربیت شعر و شعرای فارسی در هندوستان منحصر به خانواده تغلق نبوده بلکه بعد از غزنوی خانواده غوری و خانواده غلام و خلجی و بعد از خانواده تغلق عائله سادات و لودهی هم مربی شعر بودند و هندوستان در تمام ایام آن دولتها یک مرکز بزرگ ادب فارسی بوده تا نوبت سلطنت به خانواده تیموری افتاده ترقی ادب فارسی هند از ایران هم گذشت و سخاوت (سلاطین) هند خصوص جلال الدین اکبر اغلب فضلا و ادبای ایران را هم به هندوستان جلب نمود بسیاری از امرای

دربار هند هم شاعر و هم مربی شعر بودند و هر یک در پای تخت یا ولایات محفل ادبی داشته شاعری می کردند نتیجه این شد که بزرگترین شعرای قرن دهم و یازدهم هجری مثل عرفی و فیضی و نظیری و طالب و صائب و کلیم همه در هند تربیت و سربلندی یافتند از سلطنت آصفجاهی دکن (که خدایش پاینده دار او) تاکنون متجاوز از دو قرن گذشته و در تمام ایام مذکوره سلاطین و امرای این ملک در تربیت شعراء کوشیدند اکنون بطور نمونه اشعار بعضی از سلاطین را عرض می کنم و بعد اشعرا بعضی از امراء را.

۱- سلطان جلال فیروز شاه: (ش ۱۲ ص ۱۲)

سلطان جلال فیروز شاه که از سلاطین خلجی هندوستان است وقتی در سال ۶۹۸ در صحرای گویار به شکار رفته بود در آنجا گنبدی از سنگ برای راحت مسافران بنا کرده بر سگوی آن این (رباعی) را که خودش ساخته بود کردند.
ما را که قدم بر سر و گردون شاید از توده سنگ و گل چه قدر افزایش
این سنگ شکسته زان نهادیم زدست
باشد که شکسته درد آساید

۲- محمد تغلق شاه: (ش ۱۵ ص ۱۳)

محمد تغلق شاه که از سلاطین بزرگ خانواده تغلق هندوستان بوده جمعی از شعراء مثل امیر خسرو، و حسن، و شهاب را تربیت کرده خود هم شعر می گفته. سخاوتش در حق شعراء تا این درجه بوده که وقتی مولانا جمال الدین ابن حسام الدین دهلوی قصیده در مدح وی سروده که مطلعش این است:

الهی تا جهان باشد نگهدار این جهان بان را

محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را

پادشاه بعد از شنیدن مطلع فرمود باقی را نخوان که من قدرت ادای صلۀ تمام را ندارم و فقط می توانم صلۀ این یک شعر را بدهم پس امر کرده صره های زر آوردند و گرداگرد مولانا گذاشتند تا به سر او رسید. آنگاه مولانا برخاسته ایستاد سلطان از آن

حرکت خندید و گفت باز زر آوردند و چیدند تا بقدر او رسید. (این حکایت از خزانه
عامره نقل شد تغلق شاه این ابیات را در حال نزع سال ۷۵۳ گفته)

بسیار درین جهان چمیدیم بسیار نعیم و ناز دیدیم
اسبان بلند بر نشستیم ترکان گران بها خریدیم
گشتیم مه تمام و از ضعف
امروز چو ماه نو خمیدیم

۳- فیروز شاه بهمنی: (ش ۲۰، ص ۱۸-۱۶)

فیروزشاه بهمنی که از سلاطین بزرگ دکن است بسیار فاضل و ادیب بوده و در دربار
علمی جمعی از علما و شعرا تربیت می یافتند در ابتداء عروجی تخلص می کرده
و بعد در سلطنت فروزی تخلص می فرمود، در قدردانی ادب او همین بس که
خواجه حافظ مشهور را برای استهفاضه اهل هند از او از شیراز طلبید اما بدبختانه
حافظ به دکن نه رسید از شیراز تا بندر هرمز آمده در آنجا از دریا ترسیده برگشت شاه
مذکور در سال ۸۲۵ هـ رحلت نموده - اشعار ذیل نمونه شاعری او است:

(غزل)

بدان شابه زغم دهر بردلم تنگ است
که دل به لذت سودای عشق در جنگ است
گل امید شگفت از نسیم وعده ولی
ز آفتاب غم انتظار بی رنگ است
بقطع راه محبت مخور فریب امید
که غایت ابدش ابتدای فرسنگ است
بجز سرد و محبت نکرد زمزمه نای
که هر چه خارج این پرده تنگ آهنگ است
ولی بسینه لبالب زدوستی دارم
که پیش اهل جهان بی بهاتر فرسنگ است

دماغ طبع عروجی چه دلکشا چمنی است
چمن مگوی که آن آسمان فرهنگ است
(رباعی)

در آتش هرزه فکر زایل نکنی اندیشه هر خیال باطل نه کنی
این نقد خرینه دماغ است بکوش
تا صرف به جنسهای باطل نه کنی
(دو شعر از یک غزل)

مبادا آسیب نقصان یابد از سوز دلم تاری
بدل چون ره دهم اندیشه زلف و رازش را
فروزی قامت و رخسار آن خورشید تابان را
بسرود لاله می سنجد که بیند امتیازش را

۴- یوسف عادل شاه: (ش ۲۱ ص ۱۹-۱۸) *تفریحی*
یوسف عادل شاه متخلص یوسف که سر سلسله سلاطین عادل شاهی دکن است که
پادشاهی ادیب و صاحب دربار ادبی بوده و در سال ۹۱۶ مرحوم شده و غزل ذیل
نمونه اشعار او است:

(غزل اول)

تا بار غم عشق کشد قافله ما گلها شکفتند هر طرف از مرحله ما
با آنکه بجان با تو نکردیم بخیلی پیش دگران بهر چه گفتمی گله ما
تب خاله بلب آمده بر باره عشقت رفتیم که شد هادی ره آبله ما
ما مسئله فقه ندانیم که یوسف
آسان شده از عشق بتان مسئله ما

(غزل دوم)

گردا رسی بدرد دل ناتوان من کی می برد بمرگ کسان اشک جان من

درد دل خودارنه کنم کار مشکل است ظاهر که می‌کند به تو درد نهران من
با آنکه صدر هم بجفا آزموده تیغی کشیده زپی امتحان من
ای گل رسیده است بگوش تو قصه‌ام بلبل نخواند وقت سحر داستان من
گویا که بلبلان چمن نقل کرده‌اند حرفی زبی وفائی گل از زبان من
یوسف بزاری دل من گوش کس نه کرد
کوبخت آنکه گوش کند زنکته دان من

۵- اسمعیل عادل شاه دکنی: (ش ۲۲ ص ۱۹، ۲۰، ۲۱)

اسمعیل عادل شاه دکنی فرزند یوسف عادل شاه (وفات ۹۴۱) که طبع موزونی داشته وفائی متخلص می‌کرده و به صحبت علماء و ادباء ولوع بوده. این سه غزل نمونه اشعار اوست:

(غزل اول)

دل برلفش حکایتی دارد از شب غم شکایتی دارد
تاکی آزار اهل دل طلبی بسی وفائی نهایتی دارد
خون دل می‌خوریم زغصه یار ببارقیبان عنایتی دارد
دل سختش زآه من شد نرم آه عاشق سرایتی دارد
ای وفائی منال از ستمش
که ستم نیز غایتی دارد

(غزل دوم)

شب هجر جز گریه کاری ندارم بجز دیده اشکباری ندارم
شبی نگذرد کز فراق تو چون شمع پر از اشک حسرت کناری ندارم
من و عشق و رندی و کوی ملامت براه سلامت گذاری ندارم
از آن باغمش خوگرفتم و وفائی
که غیر از غمش غم گساری ندارم

(غزل سوم)

دل خوبان زقید مهر آزاد است پنداری
مدار دلبری بر جور و بیداوست پنداری
مرا صد محنت از عشق تو بر دل میرسد هر دم
دل ویران عاشق محنت آباد است پنداری
زهجرت آتشی دارم بدل کز بهر تسکینش
نصیحت‌های سرد عاقلان باد است پنداری
دل ریش و فائی آن چنان خو کرده باتیرش
که پیکانش بجای مرهم افتاد است پنداری

۶- همایون: (جلوس ۹۳۷) (ش ۲۲ ص ۲۱)

همایون پادشاه ابن بابر پادشاه گورکانی (جلوس ۹۳۷) که پادشاه خانواده دوم تیموری هندوستان است و در ادب فارسی مهارت داشته اشعار از او بیادگار مانده است بعد از شکست اتفاقی از شیرخان این قطعه را در مقام استمداد به شاه طهماسب نگاهشته:

خسرو اعمری است تا عنقای عالی همتم
قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگار سفله گندم نمای جو فروش
طوطی طبع مراقب به ارزن کرده است
دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود
حالیا از روی خصمی روی بر من کرده است
دارم اکنون اتماس از شه که بامن آن کند
آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است
و چون به ایران رفته از شاه طهماسب کمک گرفته مراجعت بطرف هندوستان کرده
مشغول استرداد ملک خویش گردید در فتح کابل این مثنوی را به سردار بزرگ ادیب
خود بیرم خان نوشت:

باز فتحی ز غیب روی نمود
دشمنان را بکام دل دیدم
روز نو روز بیرم است امروز
همه اسباب عیش آماده است
که جمال حبیب کی بینم
گوش خرم شود زگفتارت
بعد از آن فکرها کار هند کنیم
هر در بسته گشاده شود

یا الهی مسیّم گردان
دو جهان را مسخرم گردان

این چند شعر از یک غزل او است:

عیبم مکن که گفتم موی تو را پریشان
کز شرح جعد زلفت چون دل شکسته بودم
ز شرح غنچه تو هرگز گفته حرفی
لب را در آن حکایت پیوسته بسته بودم

حقا که چون همایون در حال وصل بیخود
با دوست در حکایت از خویش رسته بودم

(رباعی)

داغ عشق تو بر جبین من است
خاتم لعل تو نگین من است
خط مشکین به صفحه گلفام
آیت رحمت مبین من است

۷- حسین نظام شاه دکنی: (ش ۲۶ ص ۲۳-۲۴)

حسین نظام شاه دکنی متخلص به سپهری که سر سلسله سلاطین نظام شاهی احمد آباد است و در سال ۹۷۲ رحلت نموده، این (رباعی) از او است:

خالت خلیل و چهره گلستان آتش است

خطت سیاهی که بدامان آتش است

پیش رخ تو دیده سپهری بهم نزد
آتش پرست بین که چه حیران آتش است

۸- سلطان حسین میرزا: (ش ۲۷ ص ۲۴)

نوه امیر تیمور صاحب قرآن که پایتختش هرات بوده و جمعی از استادان سخن چون ملا عبدالرحمن جامی و امیر علی شیرنوائی را تربیت فرموده مردی صاحب حال و سخنور بوده کتاب مجالس العشاق از تضعیفات او است، این شعر مطلع یک غزل او است.

جانا جفا برای وفا می کشیم ما
ترک وفا مکن جفا می کشیم ما

۹- جلال الدین اکبر: (ش ۲۹ ص ۲۵)

جلال الدین اکبر (پادشاه) هندوستان ابن همایون شاهنشاه: (وفات ۱۰۱۲) که از سلاطین بزرگ جهان بوده و در تربیت شعراء توجهی خاص می فرموده. موافق فهرستی که ابوالفضل در آئین اکبری داده پنجاه و یک شاعر بزرگ به دربار او راه داشته صله می یافتند و شعراء بسیار دیگر هم که به دربار او نرسیدند از دور شعر فرستاده جائزه یافتند (پادشاه) مزبور خود هم گاهی شعر می گفته. هنگامی که میرزا یادگار یاغی شده کشمیر را گرفته بود اکبر در وقت حرکت برای دفع او این شعر را گفت:

کلاه خسروی و تاج شاهی
بهر کل کی رسد حاشا و کلاً

(میرزا یادگار کچل بود)

این قطعه هم از اوست:

پسیمانه به زر خریدیم

دوشینه بکوی می فروشان

اکنون زخمار سرگردانم
زر دادم و درد سر خریدیم
در واقع قطعۀ مذکوره قابل این است که با آب طلا نوشته شده، در تالارهای
انجمنهای ترک مسکرات (Temperance Society) آویخته شود که یک درس
اخلاقی مهمی است.

۱۰- محمد قلی قطب شاه: (ش ۳۱ ص ۲۶-۲۷)

محمد قلی قطب شاه: متخلص به قطب شاه، بانی شهر حیدرآباد و از سلاطین قطب
شاهی دکن است. صاحب دیوان بوده و در ۱۰۲۰ هجری رحلت نموده، منتخبی از
اشعار او این است:

(غزل اول)

با شمع بگو گرمی دیوانه خود را
کاتش زند از رشک تو پروانه خود را
هوش و خرد از پای درافتند چون مستان
چون سرمه کشی نرگس مستانه خود را
مستان محبت بدو عالم نفروشدند
کیفیت ته جرعه پیمانه خود را
گر جمله جهان پر شود از گوهریکتا
خواهیم همان گوهر یک دانه خود را
ای قطب شه آخر ره مردان ره عشق است
مردانه همی روره مردانه خود را

(غزل دوم)

حرفی ز لب یار شنیدیم شنیدیم
صد شکر که این باده چشیدیم چشیدیم

مردم همگی دردسر بیده دارند
گر دردسر از باده کشیدیم کشیدیم
اعجاز محبت منگر کم که درین راه
بی بال و پیر از شوق پریدیم پریدیم
این بسکه تماشائی گلستان تو کردیم
گر میوه وصل تو نچیدیم نچیدیم
هر چند که وحشی است دل آن نیست که گوید
از بار ستمگر چو رمیدیم رمیدیم
ای قطب شه از درد دل خوش چه گوئیم
مشتاق تر از خویش ندیدیم ندیدیم

۱۱- سلطان محمد قطب شاه: (ش ۳۲ ص ۲۸، ۲۹، ۳۰)

سلطان محمد قطب شاه متخلص به ظل الله نوه ابراهیم قطب شاه است. وی از سلاطین قطب شاهی دکن بوده و صاحب دیوان است. در ۱۰۳۵ مرحوم شده و این اشعار بطور نمونه از دیوان او نقل می شود.

(غزل اول)

یا رب چو عاجز است زو صفت لسان ما
پنهان شده ز شرم زبان در دهان ما
در حضرتت یقین و گمان را چو راه نیست
حیران وصف تو است یقین و گمان ما
پدید چگونه شرح دهد طول و عرض بحر
دریای وصف تو ز کجا و بیان ما
جائی بود مقام خداوندیت که هست
صد خنده عقل را ز چنین و چنان ما

تالِب به شَهِد ذکر تو کردیم آشنا
تلخ است شهرهای جهان در دهان ما
جَزَبی نشانی از تو نشانی نیافتیم
بر درگه تو نیست بجز این نشان ما
بر عجز ما به بخش ایا قادر رحیم
معلوم تست غایت تاب توان ما
بخشای بر عیان و نهانم که آگهی
بر تست آشکار عیان و نهان ما
ظَل اله از شرور بدان در پناه تست
ای درگه جلال تو دار الامان ما

(غزل دوم)

گاه در صومعه گه دیر مغان گردیدیم
هر کجا در طلب دوست توان گردیدیم
از همه راه و روش پست خرها ما را
عمرها بهر همین گرد جهان گردیدیم
پیش ما دل شدگان سود و زیان یکسان است
گرد عالم زپی سود و زیان گردیدیم
بسکه دل را هوس شرح غمی بود بدوست
همچو سوسن ز سراپای زبان گردیدیم
مستی عشق زما برده نهان کردن راز
آه گر دوست بدانند که چسان گردیدیم
گر جوان گشت زلیخا بدعای یوسف
بی دعا ما ز وصال تو جوان گردیدیم
پرتو دوست چو تابید بما ظل الله
بر همه خلق جهان نورفشان گردیدیم

۱۲- شاهنشاه جهانگیر: (ش ۳۳ ص ۳۰-۳۱)

(پادشاه) جهانگیر ولد (پادشاه) اکبر که یکی از سلاطین بزرگ هندوستان است (وفات ۱۰۳۶) صاحب ذوق شعر بوده که علاوه بر تربیت شعرا خود هم شعر می‌گفته این دو بیت از اوست که بطور نمونه نقل می‌شود.

(بیت)

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

(ایضا)

از من متاب رخ که نیم بی تو یک نفس
یک دل شکستن تو به صد خون برابر است

۱۳- نواب میر قمرالدین خان نظام الملک آصفجاه بهادر

(ش ۳۲ ص ۳۴-۳۶)

سر سلسله سلاطین آصفیه دکن است و اکنون آصف هفتم آن عامله خلد الله ملکه و سلطانه پادشاه است آصفجاه مرحوم از شعرای نامی فارسی است و دو دیوان دارد که در اول آصف تخلص می‌کند و در دوم شاکر در سال ۱۱۶۱ به بهشت برین خرامید قدری از اشعارش عرض می‌شود.

(غزل اول)

اشتیاق دیدن آن بی وفا داریم ما
گوکدورت در دلش باشد صفا داریم ما
از پناه دیگران باشد پناه ما قوی
هر کس اینجا گر کسی دارد خدا داریم ما

از یکی ده می شود بقدری که کس را می دهیم
در میان کیسه خود کیمیا داریم ما
تو تیائی در ضیابخشی از این بهتر کجا است
در فضای چشم خود آن خاک پا داریم ما
سرکشی ها روزی دنیاپرستان باد و بس
در دل خود شیوه تسلیم و رضا داریم ما
از تصور کردن روی چمن پیرای او
در نظر آصف چه باغ دل گشا داریم ما

(غزل دوم)

محبت می دهد هر دم گواهی که دل را می بری خواهی نخواهی
اگر پرسی تو از حال خرابم دو عالم می دهد پشت گواهی
در اصلاح گناهم دخل دارند پشیمانی ندامت عذر خواهی
بحال خاکساران محبت تفقد کن که صاحب دستگامی
دهد آئینه را اعزاز صقیل دل آصف شد از یادت مباهی

(غزل سوم)

بخوبی نیست چون رویش دگر گل کجا این رنگ و بو باشد بهر گل
درین گلزار بی آن مهر تابان جمال آب و رنگی نیست در گل
بدنیا بسکه دل بستند یاران شگفته نیست یک خاطر مگر گل
چو شاکر گشت تسلیم رضایش برنگ شاخ گل شد سر بسر گل

۱۴- نواب میر احمد خان ناصر جنگ شهید: (ش: ۳۷ ص: ۳۴، ۳۵، ۳۶)
نواب میر احمد خان ناصر جنگ شهید متخلص به ناصر فرزند آصف جاه مرحوم
یکی از سلاطین خانواده آصفیه دکن است (که خدایش پاینده دار او) شاه مزبور در
سال ۱۱۶۴ از دست بعضی از لشکریان نمک شناس خود شهید گشت سه دیوان از

او به یادگار مانده که طبع شده است این است نمونه اشعار او

(چند شعر از یک غزل)

بدست ناز افشاندی چو زلف عنبر افشان را
بروی خاک افکندی چه دلها پریشان را
زقدر و منزلت هرگز نه گردد ذره کمتر
زند مور ضعیفی بوسه گر دست سلیمان را
ارسطو شد ز فطنت یاریاب بزم اسکند
بحکمت می توان گشتن مقرب پادشاهان را

(ایضاً)

گر تو خواهی بقای دولت را
به ادب نه بنای دولت را
از کرم هر که دام گسترده است
صید ساز و همای دولت را
گل خلق است خوش نما ناصر
چمن دل کشای دولت را

(ایضاً)

وصف روی کیست یارب بر زبان عندلیب
چشمه خورشید رخشان شد دهان عندلیب
از پرو بالش چمن یکسر چراغان گشته است
پرتو حسن که زو آتش بجان عندلیب

(ایضاً)

ز دنیا گردلت برکنده باشی
قبول مردم دل زنده باشی
بهار زندگانی گل کمند گل
برنگ ابر اگر بارنده باشی
بمطلب میرسی روزی یقینی است
بسوی او اگر پاینده باشی

۱۵- نواب میر عثمان علیخان: (ش ۴۱ ص ۴۱-۳۹)

نواب میر عثمان علیخان متخلص به "عثمان" پادشاه ذی جاه خلد الله ملکه و سلطانه که پادشاه هفتم خانواده آصفیه و اکنون سریر آرای سلطنت ابد مدت دکن است در ادب السنه شرقیه ماهر و بر شعر فارسی وارد و هر دو قادرند. صاحب دواوین می باشند. از اشعارشان نمونه عرض می شود.

(غزل در جشن میلاد النبی «ص» فرمودند)

شه ملک رسالت صاحب تاج و سریر آمد
ضیا بار و جهان افروز چون مهرمیز آمد
امین و خازن رحمت معین و شافع امت
وزیر رازدار و نایب ربّ قدیر آمد
رسول هاشمی خیرالوری صل علی احمد
کریم و صادق و نور و نذیر و هم بشیر آمد
خوشا پیغمبر بر حق که بهر ما گنهاران
رؤف و هم رحیم آمد کفیل و هم نصیر آمد
نماند تا حجابی جلوه روی حقیقت را
بی کشف رموز غیب علّام و خبیر آمد
بنام آن شه لولاک صد جان و دلم قربان
که عثمان از طفیلش بر مسلمانان امیر آمد

(ایضاً در جشن میلاد النبی «ص»)

اساس منزل هستی ز تو بها کردند
که ذات پاک تو را شمع رهنما کردند
به چاره سازی دل خستگان بیچاره
نگاه لطف تو را مایه شفا کردند

هر آنکه از عربستان روم و هند و عجم
رسید بر در تو حاجتش روا کردند
سپاس بخت که بر در گهت رساند مرا
چه جای شکوه که با من شبها چها کردند
قدرش که سایه ندارد طفل او عثمان
هزار شکر تو را سایه خدا کردند

و اما امرای شاعر:

۱- بیرم خان خاننخان: (ش ۴، ص ۴۳-۴۴)

بیرم خان خاننخان پدر عبدالرحیم خان خاننخان یکی از امرای بزرگ دربار همایون (پادشاه) است. مربی شعراء بوده و خود هم شعر می‌گفته چون همایون شاه از شاه ظهماسب صفوی لشکر گرفته برای استرداد ملک خود به طرف هند آمد بعد از فتح

کابل این رباعی را به بیرم خان نوشت:

ای آنکه انیس خاطر محزونی
بی یاد تو نیستم زمانی هرگز
چون طبع لطیف خویشان موزونی
آیا تو بیاد من محزون چونی
بیرم خان در جواب این رباعی را نوشت:

ای آن که بذات سایه بیچونی
چون میدانی که بی تو چون می‌گذرد
از هر چه ترا وصف کنم افزونی
چون می‌پرسی که در فراقم چونی

۲- عبدالرحیم خان خاننخان: (ش ۵، ص ۴۴-۴۶)

عبدالرحیم خان خاننخان متخلص به رحیم که از امرای بزرگ دربار اکبر (اعظم، پادشاه) هندوستان بوده جمعی از شعرای استاد تربیت کرده رسمی قلندر در یک قصیده اسماء بعضی از شعرای محفل ادبی خاننخانان را ذکر نموده که اینجا نقل می‌شود:

زی من مدح تو آن نکته سنج^(۶) شیرازی
رسید صیت کلامش به روم از خاور
به طرز تازه زمذح تو آشنا گردید
چو روی خوب که یابد زما شعله زیور
زفیض نام تو فیضی گرفت چون خُرد
به تیغ هندی اقلیم سبعه را یکسر
ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر
رسیده است به جائی که شاعران دگر
کنند بهر مدیحه قصیده انشاء
که خون رشک چکد از دل سن پرور
سواد شعر شکیبی چو کحل اصفاهان
به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر
زمذحت تو چساتی حیات دیگر یافت
بلی مقوی طبع عرض بود جوهر
حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من
چو زنده اند یه مدح تو تادم محشر
زنعمت تو به نوعی رسید آن مایه
گه یافت میرمعزی زنعمت سنجر
برای نمونه شاعری او این (غزل) عرض می شود:
شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز این قدر که دلم سخت آرزومند است
به کیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است
نگاه اهل محبت تمام سوگند است

نه دام دانم و نه دانه این قدر دانم
که پای تا به سرم هر چه هست در بند است
مرا فروخت محبت ولی نمی دانم
که مشتری چه کس است و بهای من چند است
ادای حق محبت عنایتی است زدوست
و گرنه خاطر عاشق به هیچ خرسند است
از آن خوشم به سخنهاى دلکش تو رحیم
که اندکی به اداهاى عشق مانند است

۳- خان زمان: (ش ۶ ص ۴۷-۴۶)

خان زمان متخلص به سلطان که امرای بزرگ دربار اکبر (اعظم...) هندوستان بوده و
جمعی از شعراء را تربیت می فرموده و خود هم شعر می گفته این مطلع از یک غزل
او است.

باریک چو موئی است میانی که تو داری
گویا سر آن مو است دهانی که تو داری

۴- خان اعظم کوکلتاش: (ش ۷ ص ۴۶)

خان اعظم کوکلتاش است که امیری بزرگ و برادر رضاعی اکبرشاه است در محفل
ادبی او جمعی از شعراء مثل جعفر هروی و سهمی و مدامی و بدخشی و مقیمی
سبزواری تربیت یافتند و خود شعر می گفته این شعر مطلع یک غزل او است:
گشت بیمار دل از رنج و غم تنهائی ای طبیب دل بیمار چه می فرمائی

(ایضاً)

این رباعی از اوست:

عشق آمد و از جنون برومندم کرد
وارسته ز صحبت خردمندم کرد
آزاد زبند دین و دانش گشتم
تا سلسله زلف کسی بندم کرد

۵- ظفر خان: (ش ۸ ص ۴۷)

ظفرخان متخلص به احسن که از اعیان بزرگ دولت شاه جهان ... هند است و در سال (۱۰۷۰) وفات کرده خان مزبور دو شاعر بزرگ کلیم و صائب بوده و خود هم صاحب دیوان است این شعر مطلع یک غزل اوست:

دلم بکوئی تو امیدوار می آید نگاه دار که روزی به کار می آید

۶- میرزا غازی تته: (ش ۹ ص ۴۷، ۴۸)

میرزا غازی تته متخلص به وقاری که در قرن یازدهم هجری مدتها حکمران قندهار بوده و جمعی از شعراء از آن جمله طالب آملی و مرشد بروجردی را هم تربیت کرده این دو شعر از اوست:

(بیت)

گریه ام گر سبب خنده او شد چه عجب ابر هر چند بگرید رخ گلشن خندد

(ایضاً)

کجا است یک دو سه همدم که همچو موسیقار
نشسته پهلوئی هم برکشیم آوازی

۷- درگاه قلی خان سالار جنگ: (ش ۱۲، ص ۴۸، ۴۹)

درگاه قلی خان سالار جنگ متخلص به درگار از امراء و اعیان دولت آصفجاهی دکن است که در سال ۱۱۸۰ رحلت نموده نمونه اشعار فارسیش این است:

(رباعی)

نگاهش دیده صهبا آفریدند قدمش دیدند طوبی آفریدند
به عالم ریخت اشکم رنگ طوفان زجیب قطره دریا آفریدند

(بیت)

می چکد رنگ بهار از خامه ام وصف رخساریکه انشا می کند

(ایضاً)

حکم آصف این غزل را تازه کرد کارها را کارفرما می کند

۱- غازی الدین خان عماد الملک: (ش ۱۳ ص ۴۹، ۵۰)

غازی الدین خان عماد الملک از امرای بزرگ دکن و خوشنویس و ادیب بوده دیوانی هم دارد که بعضی اشعارش نقل می شود وفاتش در سال ۱۱۸۹ اتفاق افتاد.

(بیت)

ای که روز قیامت خبری می گوئی گوئیا از شب هجران خبری نیست تو را

(ایضاً)

دوستان نیست عجب گر به دل آرامم نیست
که به کام دل ناکام دل آرامم نیست

(مطلع)

تیر نگاه مست تو دانی کجا نشست
بر دل نشست و خود نشست و بجا نشست

(ایضاً)

کفر از زلفش خرید و پیش چشمش دین فروخت
بنده ام سودای دل را کان خرید و این فروخت

(ایضاً)

غمزه چشم فسون سازت مرا از خویش بُرو
آنچه عشقت با دلم می‌گفت آخر پیش برو

۹- مهاراجه چندولعل بهادر: (ش ۱۵ ص ۵۲)

مهاراجه چند ولعل بهادر متخلص به شادان جد این جانب است که از امرای دولت قوی شوکت آصفیه دکن و سالها رئیس الوزرای ملک بوده و در داد و دهش تالی جعفر برمکی شمرده می‌شود وفاتش در ۱۲۶۱ اتفاق افتاد علاوه برین که خود شاعر بوده و صاحب دیوان است گروهی از شعرا را هم تربیت می‌فرموده نمونه اشعارش این است:

(مطلع)

نه چو بیدادگری داد بود پیشه ما
که پی دفع ستم کار کند تیشه ما

(بیت)

ما که در ذکر تو باشیم همین می‌خواهیم
غیر یادت نبود هیچ در اندیشه ما

(مطلع)

آن ماه شد میسر و سیر بهارهم
ساقی پیاله آرد می غمگسارهم

(بیت)

دل را قرار نیست چو سیماب روز و شب
یا رب پیاله ده بمن و گلعدارم

(رباعی)

سر من زیر پالیش او افتاده
دلم در ظل رایش ایستاده

مگو شادان زیاده بر زیاده

زبان را کی بود یارای وصفش

۱۰- یمین السلطنه: (ش ۱۷ ص ۵۴ ۵۶)

در آخر چند شعر از دیوان فارسی خودم سخنران هم عرض می‌کنم شما می‌دانید که خانواده من علاقه‌مند به فارسی بوده و جدم راجه راجایان مهاراجه چندولعل در فارسی صاحب دیوان است من هم ارثا عاشق فارسیم

(غزل اول)

گر تو می‌خواهی شوی در عشق جانان مرد فرد
از هوای ما سوی الله دل ببايد کرد سرد
نیکنامی عاشقان را موجب ذلت بود
گر تو خواهی عزتی حاشا زنامی مگرد
از برای درد عشق خویشتن پیدات کرد
درد عشقش گزنداری تونه والله مرد
و اصل جانان کسی باشد که حاصل کرده است
درد درد آه بر لب چشم پر خون رنگ زرد
گر تو می‌خواهی که خواند هر کسی عاشق ترا
درد دل ای "شاد" باید، درد باید، درد، درد

(غزل دوم)

دیوانه زلف و روی یاریم	دلداه رنگ و بوی یاریم
امید وصال خوش تمنا است	هر وقت در آرزوی یاریم
بر باد مکن نسیم ما را	ما مشت غبار کوی یاریم
سیراب زلعل او نگشتیم	لب تشنه آبجوی یاریم
ای شاد مگو فسانه غیر	ما عاشق گفتگوی یاریم

(غزل سوم)

ای خدا در غم محبوب چه تدبیر باید کرد
جز از این است که بس ناله شبگیر کنم
صورتش دیدم و در ورطه حیرت رفتم
چه مجال است کزو خواهش تقریر کنم
لوحش الله چه جمال است محبوب
چون نه دل را تو بگو خانه تصویر کنم
دل محبوب طلب را چه تسلی بخشم
باز بینم رخ آن یار چه تدبیر کنم
اگر آت طرره آن طرار به دستم آید
دل وحشت زده را بسته زنجیر کنم
آنچه در الطاف کرم کرد نگار
نیست ممکن به خدا شاد که تحریر کنم
(یمین السلطنة)

پانویسها:

- ۱- ر.ک.: تاریخ تذکرة‌های فارسی، آقای احمد گلچین معانی، سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۵۰ش، ج ۲، ص: ۷۴۵
در «تاریخ تذکرة‌های فارسی» احمد گلچین معانی، به ضرورت موضوع مورد بحث در عنوان کتاب تغییری ایجاد کرده‌اند «و شعر فارسی» را مقدم بر «سلاطین و امراء» قرار داده‌اند، در حالی که نام اصلی کتاب در چاپ اشاره شده در متن «سلاطین و امراء و شعر فارسی» است.
- ۲- جامعه معارف ایران یک انجمن علمی، تهران است و شعبه آن در حیدرآبادکن برای خدمت به فارسی هند قائم شده بود - سرپرست آن انجمن آقا سید محمدعلی پروفیسور نظام کالج - حیدرآبادکن بود.
- ر.ک.: «سلاطین و امراء و شعر فارسی» از یمین السلطنة، اعظم استیم پریس، حیدرآباد کن - «اعلام» چاپ شده است، پشت جلد همان کتاب،
- ۳- ۴- مهاراجه سرکشن پرشاد متخلص به «شاد»: سنه ولادت ۱۸۶۴ میلادی است. در عهد

پادشاهی «میر عثمان علیخان بهادر» آخرین فرمانروائی دکن به سمت صدراعظم یا وزیر اعظم (نخست وزیر*) برگزیده شد. شخصیتی است خیلی ممتاز و مشهور شاعر و دانش پژوه بود - سرسلسله خانواده ایشان به یکی از خانواده‌های معزز و قدیمیترین خانواده‌های دهلی هستند یکی از افراد فامیلی با همراه نظام اسبق از دهلی به حیدرآباد آمده بودند - مهاراجه چند و لعل هم از این خاندان بود. مهاراجه سرکشن پرشاد از استادان بزرگ آن زمان تربیت یافته، موصوف زبان عربی و فارسی وارد و به راحتی می‌نوشت و دیگر زبان‌های محلی هند تلنگی، مرهتی و هم زبان انگلیسی تسلط داشت.

در نثر نویسی اسلوب خاص و دلکش دارد و در نظم "شاد" تخلص می‌کرد و شاگرد پادشاه «میر محبوب علیخان متخلص به "آصف" پدر میر عثمان علی خان بهادر» بود.

ر.ک.: «تاریخ ادب اردو» رام بابو سکسینه، لاهور اکادمی - لاهور، چاپ ۱۹۶۷ م، ص ۳۹۲ - ۳۹۱، نیز ر.ک.: همین کتاب و همین مقاله.

ر.ک.: همین مقاله و سلاطین و امراء و شعری فارسی / یمین السلطنه، اعظم استیم پریس، حیدرآباد دکن. ۱۳۴۶ هق همان کتاب ص همین مقاله و ۲۵، ۲۶، ۵۶ و ۵۷ و شماره ۱۷ از قسمت امریان هند.

۵- چند و لعل: ر.ک. همان کتاب صفحه ۲۴، شماره ۱۵ و ص ۵۲.

۶- ر.ک.: همین مقاله و همان کتاب ص: ۲۵، منظور عرفی شیرازی (سراینده) است.

۷- زیر کلمات این خط (-) راکشیدیم که چون دسترس نسخه بدل نداشتیم.
ر.ک.: همین مقاله ص: ۲۱، ۲۴.

منابع:

- ۱- تاریخ ادب اردو / رام بابو سکسینه، ترجمه میرزا محمد عسکری انتشارات لاهور اکیدمی - لاهور - ۱۹۶۷ م.
- ۲- تاریخ تذکره‌های فارسی (جلد دوم) تألیف احمد گلچین معانی انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۵۰ ش.
- ۳- تذکر نویسی در هند و پاکستان / نگارش دکتر سید با حیدر شهریار تقوی، انتشارات موسسه مطبوعاتی علمی تهران ۱۳۴۳ ش.
- ۴- سلاطین و امراء و شعر فارسی، خطابه از یمین السلطنه، ناشر و چاپخانه اعظم استیم پریس، چهار مینار حیدرآباد دکن - هند ۱۳۴۶ هق.